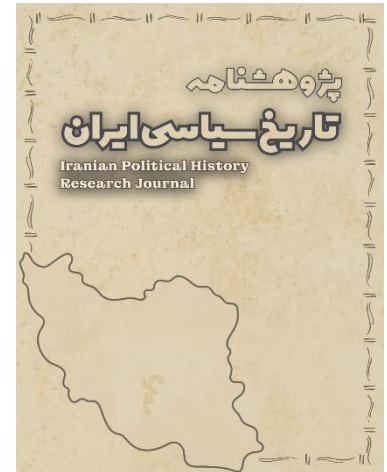


Genealogy of the Concept of 'Independence' in Contemporary Iranian Political Discourses

1. Ali Akbar Ghorbanlou¹: Department of History, Kharazmi University, Tehran, Iran

2. Mahsa Kazemi^{2*}: Department of History, Alzahra University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email Address: mahsa.kazemi91@yahoo.com



Abstract:

The concept of "independence" is a foundational notion in contemporary Iranian political discourse, one that has undergone significant semantic, ideological, and discursive transformations from the Constitutional Revolution to the Islamic Republic. This article, grounded in Michel Foucault's genealogical approach and employing a power/knowledge discourse analysis framework, explores the historical-political evolution of the meaning of independence in Iran. The findings reveal that independence, in the discourse of the Constitutionalists, was framed as a reaction against domestic tyranny and foreign domination; during the nationalist movement of the 1950s, it was represented as economic sovereignty and nationalization of resources; and in the discourse of the 1979 Revolution, it was elevated to an ideological and structural principle. In the Islamic Republic, independence became institutionalized as one of the core pillars of the political system, reflected in the Constitution, official rhetoric, and cultural and foreign policy strategies. In recent decades, reformist and moderate discourses have sought to redefine independence in terms of international engagement, sustainable development, and diplomatic rationality. This article argues that independence has never been a static or universally fixed notion, but rather a site of semantic struggle among competing discourses. Analyzing this concept offers new insights into the relationship between power, meaning, identity, and political legitimacy in modern Iranian politics.

Keywords: Independence, Political Discourse, Genealogy, Islamic Republic, Foucauldian Analysis, Political Legitimacy, History of Concepts.

How to Cite: Ghorbanlou, A. A., & Kazemi, M. (2023). Genealogy of the Concept of 'Independence' in Contemporary Iranian Political Discourses. Iranian Political History Research Journal, 1(2), 1-14.

Received: 21 April 2023

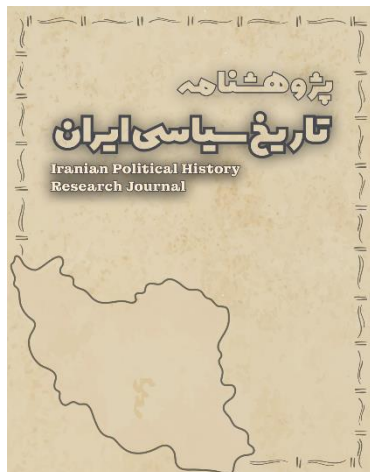
Revised: 31 May 2023

Accepted: 19 June 2023

Published: 5 July 2023



تبارشناسی مفهوم "استقلال" در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران



۱. علی اکبر قربانلو^{ID}: گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۲. مهسا کاظمی^{ID}: گروه تاریخ، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: mahsa.kazemi91@yahoo.com

چکیده

مفهوم «استقلال» یکی از مفاهیم بنیادین در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران است که در طول تاریخ معاصر از عصر مشروطه تا جمهوری اسلامی، دستخوش تحولات معنایی، ایدئولوژیک و گفتمانی گسترده‌ای شده است. این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد تبارشناسانه برآمده از اندیشه‌های میشل فوکو و با روش تحلیل گفتمان قدرت/دانش، به بررسی سیر تاریخی-سیاسی معنای استقلال در ایران می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که استقلال در گفتمان مشروطه در تقابل با استبداد داخلی و نفوذ خارجی، در گفتمان ملی‌گرای دهه ۱۳۳۰ در قالب استقلال اقتصادی و ملی‌سازی منابع، و در گفتمان انقلاب اسلامی در هیئت یک اصل ایدئولوژیک و ساختاری بازنمایی شده است. در جمهوری اسلامی، استقلال به یکی از ارکان نظام سیاسی بدل شد و در قانون اساسی، ادبیات رسمی، و سیاست‌های فرهنگی و خارجی نهادینه شد. در دهه‌های اخیر نیز گفتمان‌های اصلاح‌طلب و اعتدالی تلاش کرده‌اند معناهای تازه‌ای از استقلال را در چارچوب تعامل بین‌المللی، توسعه پایدار و عقلانیت دیپلماتیک ارائه دهند. این مقاله نشان می‌دهد که استقلال نه مفهومی ایستا، بلکه عرصه‌ای از منازعه معنایی میان گفتمان‌های رقیب بوده است. تحلیل این مفهوم، امکان فهمی نوین از رابطه میان قدرت، معنا، هویت و مشروعیت در سیاست ایران معاصر را فراهم می‌سازد.

کلیدواژگان: استقلال، گفتمان سیاسی، تبارشناسی، جمهوری اسلامی، تحلیل فوکویی، مشروعیت سیاسی، تاریخ مفاهیم.

نحوه استناددهی: قربانلو، علی اکبر، و کاظمی، مهسا. (۱۴۰۳). تبارشناسی مفهوم "استقلال" در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱۴(۲)، ۱-۱۴.

تاریخ دریافت: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۰ خرداد ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۹ خرداد ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۴ تیر ۱۴۰۲



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

مفهوم "استقلال" یکی از پرکاربردترین و در عین حال مبهم‌ترین مفاهیم در گفتمان‌های سیاسی ایران معاصر است. از دوران مشروطه تا امروز، استقلال همواره در کانون منازعات سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و تحولات ایدئولوژیک قرار داشته و به عنوان یکی از ارکان هویت ملی بازنمایی شده است. استقلال نه تنها یک اصل بنیادین در نظام معنایی انقلاب اسلامی بوده، بلکه از سوی گفتمان‌های رقیب، از ملی‌گرایان مصدقی گرفته تا اصلاح‌طلبان متأخر، به شیوه‌های متفاوتی معنا شده است. با وجود این جایگاه محوری، مطالعات تاریخی و سیاسی در ایران کمتر به تحلیل تبارشناختی این مفهوم پرداخته‌اند. بیشتر پژوهش‌ها به تحلیل کارکرد حقوقی، اقتصادی یا سیاسی استقلال پرداخته‌اند، بی‌آنکه به پرسش از منشأ تاریخی، تحولات معنایی، یا مناسبات گفتمانی پیرامون این واژه بپردازند (Bayat, ۲۰۰۸; Abrahamian, ۱۹۹۸). این در حالی است که در سنت تحلیل مفاهیم، فهم نحوه شکل‌گیری و تحول معنایی یک اصطلاح کلیدی می‌تواند درک ما را از پویایی‌های قدرت، نظم گفتمانی و حتی سیاست‌گذاری‌های کلان دگرگون کند.

درک گفتمانی از استقلال، یعنی نگرستن به آن نه به مثابه مفهومی ایستا و جهان‌شمول، بلکه به عنوان برساخته‌ای تاریخی که در دل مناسبات قدرت و منازعات ایدئولوژیک معنا یافته است. به تعبیر فوکو، مفاهیم سیاسی را باید از طریق تحلیل نحوه برساختن سوژگی‌ها، تولید دانش و استقرار نظم‌های معنایی فهم کرد (Foucault, ۱۹۷۷). بنابراین، استقلال در ایران معاصر را باید نه صرفاً به عنوان یک خواست ملی، بلکه به عنوان نقطه‌ای مرکزی در نزاع گفتمان‌های سیاسی مدرن بررسی کرد؛ گفتمان‌هایی که هر یک تلاش کرده‌اند معنای خاصی از استقلال را تثبیت کرده و معنای دیگر را به حاشیه برانند. در همین راستا، انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و تحولات پس از آن را می‌توان لحظاتی دانست که در آن‌ها معناهای جدیدی از استقلال ظهور کرده‌اند؛ معناهایی که گاه در تضاد با یکدیگر بوده‌اند و گاه در پی تداوم یا بازتفسیر معنای پیشین برآمده‌اند (Katouzian, ۲۰۰۹).

طرح مسئله این پژوهش بر ضرورت واکاوی تاریخی-گفتمانی مفهوم استقلال در ایران معاصر تأکید دارد. پرسش اصلی آن است که استقلال چگونه در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی ایران معنا یافته، و این معانی چه نسبتی با ساختار قدرت، ایدئولوژی دولت و گفتمان‌های سیاسی داشته‌اند؟ برای مثال، در گفتمان ملی‌گرایانه مصدق، استقلال معنایی ضداستعماری و اقتصادی داشت که با مفهوم حاکمیت ملی پیوند می‌خورد، حال آنکه در گفتمان انقلابی سال ۱۳۵۷، استقلال به یک اصل سه‌گانه در کنار آزادی و جمهوری اسلامی بدل شد و بیش از آنکه بر حاکمیت ملی تأکید کند، بر طرد نفوذ غرب و بازگشت به خویش‌نظمی اسلامی پای می‌فشرد (Milani, ۱۹۹۴). از سوی دیگر، در دوره‌های پس از جنگ تحمیلی، گفتمان‌های جدیدی در ایران شکل گرفت که سعی در بازتعریف استقلال در چارچوب تعامل جهانی و توسعه اقتصادی داشتند، بی‌آنکه با اصل استقلال به عنوان یک ارزش بنیادین تعارض داشته باشند (Gheissari & Nasr, ۲۰۰۶). این فراز و فرودهای معنایی، نشان از آن دارد که استقلال نه یک مفهوم واحد، بلکه گره‌گاهی از تعارض‌ها و بازنمایی‌های گوناگون بوده است.

اهمیت تحلیل گفتمانی-تبارشناختی استقلال در این نکته نهفته است که از طریق آن می‌توان نحوه شکل‌گیری هویت سیاسی، مشروعیت حکومت و نوع مواجهه با امر خارجی را در ایران درک کرد. استقلال مفهومی است که نه تنها به حوزه سیاست خارجی محدود نمی‌شود، بلکه در ساحت‌های فرهنگی، اقتصادی، ایدئولوژیک و حتی اخلاقی نیز بازتاب دارد. در دوران جمهوری اسلامی، استقلال گاه با خودکفایی اقتصادی، گاه با مقاومت در برابر استکبار جهانی، و گاه با انزوای دیپلماتیک گره خورده است. همین چندمعنایی بودن، این مفهوم را به ابزار مهمی در فرایند برساختن هویت ملی تبدیل کرده است. به گفته اندرسون،

ملت‌ها از طریق داستان‌هایی که درباره خود می‌گویند، شکل می‌گیرند، و استقلال یکی از عناصر اصلی این روایت در ایران بوده است (Anderson, ۲۰۰۶). با این حال، استقلال همواره در معرض بازتعریف بوده و هر دوره کوشیده است معنای خاصی از آن را تثبیت کند. تحلیل تبارشناختی، به ما اجازه می‌دهد به جای پذیرش این معانی به عنوان حقیقت‌هایی ثابت، به بررسی چگونگی پیدایش، تثبیت و طرد سایر معناهای ممکن بپردازیم (Foucault, ۱۹۸۰).

در مطالعات مربوط به تاریخ اندیشه سیاسی ایران، اگرچه برخی پژوهش‌ها به مفهوم استقلال پرداخته‌اند، اما عمدتاً آن را در چارچوب تحلیل‌های فلسفه سیاسی غرب یا روابط بین‌الملل فهمیده‌اند و کمتر به بافت تاریخی-گفتمانی ایران توجه کرده‌اند (Rahnema, ۲۰۰۰; Keddle, ۲۰۰۳). از سوی دیگر، برخی دیگر از نویسندگان در داخل کشور، استقلال را عمدتاً از منظر حقوقی یا اقتصادی بررسی کرده‌اند، و به لایه‌های گفتمانی، ایدئولوژیک و معنایی آن کمتر توجه نشان داده‌اند. این در حالی است که استقلال، مفهومی چندساحتی است که از یک‌سو با ساختار دولت و ماهیت حاکمیت گره خورده و از سوی دیگر، به تصویر ملت از خود و دیگری شکل می‌دهد. بنابراین، نیاز به تحلیلی جامع وجود دارد که این مفهوم را در بستر تحولات تاریخی، منازعات سیاسی و آرایش‌های گفتمانی بررسی کند. چنین تحلیلی نه تنها به فهم بهتر سیاست ایران معاصر کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به بازاندیشی در برخی از پیش‌فرض‌های مسلط در مطالعات تاریخی و سیاسی ایران بینجامد.

در راستای همین هدف، این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تبارشناسی فوکویی به بررسی مفهوم استقلال در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران می‌پردازد. هدف آن است که نشان داده شود استقلال چگونه در دوره‌های مختلف به طرق گوناگون بازنمایی شده، چه معنایی در هر گفتمان یافته، و چه پیامدهایی برای سیاست‌گذاری و هویت ملی داشته است. پژوهش تلاش می‌کند تا لحظات گسست، بازتعریف و مقاومت را در تاریخ این مفهوم شناسایی کند و از این طریق، به درکی انتقادی‌تر از سیاست مفهومی در ایران برسد.

پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: نخست، مفهوم استقلال در گفتمان‌های سیاسی مختلف ایران معاصر چه تعریفی یافته است؟ دوم، چه تغییرات گفتمانی در معنای استقلال از مشروطه تا جمهوری اسلامی رخ داده است؟ سوم، استقلال در هر گفتمان با چه مفاهیمی پیوند خورده و چگونه به مشروعیت‌سازی یا طرد معناهای دیگر کمک کرده است؟ و چهارم، چه مناسبات قدرتی از دل این تعریف‌ها و طردها بر ساخته شده و چه پیامدهایی برای هویت ملی و سیاست خارجی ایران داشته است؟ این پرسش‌ها در قالب رویکردی گفتمانی، به جای تمرکز بر صحت یا عدم صحت مفاهیم، به چگونگی شکل‌گیری، بازنمایی و تثبیت معنایی آن‌ها توجه دارند.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش برای تحلیل مفهوم «استقلال» در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران، از روش تبارشناسی (Genealogy) بهره گرفته شده است. تبارشناسی، برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که در پی بازسازی خطی و علیت‌محور رویدادهاست، بر شکاف‌ها، 斷ها و گسست‌های تاریخی تمرکز دارد و هدف آن، کاوش در شکل‌گیری مفاهیم در بستر مناسبات قدرت و دانش است. این رویکرد که از اندیشه‌های میشل فوکو برآمده، به‌ویژه در تحلیل مفاهیم سیاسی که در طول زمان دچار تغییرات معنایی و کارکردی شده‌اند، ابزاری قدرتمند برای برون‌رفت از خوانش‌های ذات‌گرایانه فراهم می‌آورد. در تبارشناسی، مفاهیم نه به‌مثابه پدیده‌هایی ثابت و فراتاریخی، بلکه به‌مثابه برساخته‌هایی تاریخی و نزاع‌محور دیده می‌شوند که همواره در دل منازعات گفتمانی و در تعامل با روابط قدرت شکل گرفته‌اند.

دگرگون شده‌اند و کارکردهای سیاسی-اجتماعی یافته‌اند. از این رو، در تحلیل حاضر، مفهوم «استقلال» نیز نه به‌عنوان یک معنای ایستا، بلکه به‌عنوان مفهومی سیال، چندلایه، و محل منازعه میان گفتمان‌های رقیب بررسی می‌شود.

برای پیاده‌سازی این روش، نخست بازه زمانی مورد بررسی مشخص شد؛ بازه‌ای که از اواخر دوره قاجار آغاز شده و تا دهه‌های اخیر جمهوری اسلامی امتداد دارد. دلیل انتخاب این دوره، تمرکز تاریخی پیدایش و تحول مفهومی استقلال در پیوند با بحران‌های مشروعیت، استعمار، اشغال، انقلاب و دولت‌سازی مدرن در ایران است. در این دوره تاریخی، مفهوم استقلال در بسترهایی چون جنبش مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، جنگ تحمیلی، گفتمان‌های اصلاح‌طلبانه و محافظه‌کارانه، و تعاملات خارجی جمهوری اسلامی به‌شدت برجسته شده و دستخوش تحولات معنایی و کاربردی گردیده است. تبارشناسی در این مطالعه تلاش می‌کند تا این تحولات را در قالب توالی گفتمان‌ها، تغییرات در نظام‌های دانایی، و بازی‌های قدرت بازسازی و تحلیل کند.

در فرآیند گردآوری داده‌ها، از منابع تاریخی، اسناد سیاسی، متون ایدئولوژیک، بیانیه‌های حزبی، سخنرانی‌های رهبران سیاسی، اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، روزنامه‌ها، مجلات، مصاحبه‌های تاریخی، و آرشیوهای دیجیتال رسمی استفاده شده است. تمرکز اصلی در تحلیل، نه بر بازنمایی مستقیم رویدادها، بلکه بر نحوه بیان مفهوم استقلال، معنای آن در هر گفتمان، و پیوند آن با مفاهیمی چون آزادی، عدالت، دین، توسعه، امپریالیسم، خودبستگی، امنیت و تعامل با جهان است. در این میان، سخنرانی‌های کلیدی افرادی چون محمد مصدق، امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای، سید محمد خاتمی، محمود احمدی‌نژاد و حسن روحانی مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا گفتمان‌های مختلف سیاسی پیرامون استقلال با دقت بیشتری تبیین شوند. همچنین، برخی اسناد و یادداشت‌های تاریخی مربوط به مجلس شورای ملی، نهضت آزادی، حزب توده، و سایر نیروهای سیاسی نیز در تحلیل جای گرفته‌اند.

تحلیل داده‌ها در این پژوهش مبتنی بر شناسایی نقاط گسست، بازآرایی معنایی، و شیوه‌های استقرار و تثبیت معنا در گفتمان‌های سیاسی است. هدف آن است که مشخص شود چگونه در دوره‌های مختلف، استقلال از چه زاویه‌ای تعریف شده، چه مخاطراتی برای آن تصور شده، چه دشمنانی برای آن مفروض گرفته شده‌اند، و در نهایت، چه مناسباتی از قدرت از دل این تعریف‌ها بر ساخته شده‌اند. این امر از طریق تحلیل واژگان کلیدی، استعاره‌های سیاسی، مفاهیم هم‌نشین با استقلال، و منطق درونی گفتمان‌ها صورت گرفته است. به بیان دیگر، در این روش، بیشتر از آنکه به صدق‌نمایی تاریخی توجه شود، به نحوه برساخت روایت‌ها، موقعیت‌های سوژگی، و مرزبندی‌های معنایی توجه شده است.

مبانی نظری: فوکو و تحلیل گفتمان قدرت/دانش

اندیشه میشل فوکو در نیمه دوم قرن بیستم به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین رویکردهای نظری در حوزه‌های تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی مطرح شد و مسیر تحلیل مفاهیم و ساختارهای قدرت را دگرگون ساخت. تحلیل گفتمان از منظر فوکویی، صرفاً واکاوی زبان یا بررسی ساختار معنایی متون نیست، بلکه تلاشی است برای شناسایی سازوکارهایی که از طریق آن‌ها معنا، دانش، و در نهایت، حقیقت تولید و تثبیت می‌شود. به باور فوکو، هر دانشی در پیوند با قدرت شکل می‌گیرد و هر قدرتی در دل خود نوعی دانش را تولید یا سامان‌دهی می‌کند؛ به همین دلیل، او اصطلاح "قدرت/دانش" (power/knowledge) را به کار می‌برد تا نشان دهد این دو نه دو قلمرو مجزا، بلکه درهم‌تنیده و همبسته‌اند (Foucault, ۱۹۸۰). در این چارچوب، مفاهیم سیاسی نیز نه تنها در دل روابط قدرت

شکل می‌گیرند، بلکه خود در خدمت بازتولید و تقویت آن روابط عمل می‌کنند. از این رو، تحلیل مفهوم «استقلال» در ایران معاصر از منظر تبارشناسی فوکویی، تلاشی است برای فهم نحوه تولید و تثبیت این مفهوم در بسترهای گفتمانی خاص، و بازنمایی آن به‌مثابه ابزاری در مهندسی مشروعیت و برساخت هویت سیاسی. فوکو در آثار خود از جمله باستان‌شناسی دانش (۱۹۶۹) و نظم گفتار (۱۹۷۱) نشان می‌دهد که گفتارها (discourses) نظام‌هایی از دانش هستند که از طریق آن‌ها ابژه‌ها، سوژه‌ها، نهادها و روابط معنا می‌یابند. این گفتارها تابع قواعد خاصی هستند که تعیین می‌کنند چه چیزی قابل گفتن، قابل دانستن و قابل پذیرش است. در این معنا، گفتار نه بازتاب واقعیت، بلکه سازنده آن است. مفاهیمی چون «استقلال»، «ملت»، «دشمن»، یا «غرب» در دل این نظام‌های گفتمانی شکل می‌گیرند و معانی‌شان با تغییر گفتمان‌ها دگرگون می‌شود (Foucault, ۱۹۷۲). به عبارت دیگر، استقلال را نمی‌توان به‌مثابه مفهومی ثابت، جهانی یا فراتاریخی بررسی کرد؛ بلکه باید آن را محصول فرایندهای تاریخی و گفتمانی دانست که در زمان‌ها و مکان‌های خاص، در ارتباط با مناسبات قدرت خاص، شکل گرفته است. از این رو، تبارشناسی (genealogy) به‌عنوان روش تحلیلی در سنت فوکویی، در پی آن است که نشان دهد چگونه یک مفهوم خاص در تاریخ پدید آمده، چه تعاریفی یافته، و چگونه تعاریف خاصی بر تعاریف دیگر غلبه کرده‌اند.

تبارشناسی، برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که بر پیوستگی، علیت و سیر تکاملی مفاهیم تأکید دارد، تمرکز خود را بر گسست‌ها، طردها و حذف‌های تاریخی می‌گذارد. هدف آن، نه کشف منشأ نهایی یک مفهوم، بلکه آشکار ساختن فرآیندهای پیچیده و چندلایه‌ای است که از طریق آن‌ها یک معنا تثبیت، مشروع و غالب شده و سایر معانی به حاشیه رانده شده‌اند (Foucault, ۱۹۷۷). در زمینه مفهوم «استقلال»، تبارشناسی این امکان را فراهم می‌سازد که به جای پذیرش روایت‌های رسمی از استقلال به‌مثابه آرمانی ثابت، به بررسی نحوه تغییر معنا، کاربرد، و کارکرد آن در گفتمان‌های سیاسی مختلف پرداخته شود. این تحلیل به ویژه در زمینه ایران، که استقلال همواره به‌عنوان یکی از ارکان مشروعیت سیاسی و هویت فرهنگی مطرح بوده، اهمیت دوچندان می‌یابد.

فوکو در تحلیل‌های خود نشان می‌دهد که قدرت صرفاً به صورت سرکوب‌گرانه عمل نمی‌کند، بلکه مولد نیز هست. قدرت از طریق نهادها، دانش‌ها، زبان و حتی بدن‌ها عمل می‌کند و آنچه را که ممکن است، قابل تصور است یا حتی «حقیقی» تلقی می‌شود، تعیین می‌کند (Foucault, ۱۹۷۹). این نگاه، ما را قادر می‌سازد تا مفهوم استقلال را نه صرفاً در سطح سیاست خارجی یا قانون اساسی، بلکه در لایه‌های عمیق‌تر فرهنگی، آموزشی، رسانه‌ای و اقتصادی نیز تحلیل کنیم. برای مثال، گفتمان رسمی جمهوری اسلامی استقلال را به‌عنوان ارزشی مطلق و غیربازگشت‌پذیر تعریف کرده که هرگونه وابستگی اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی را با نفوذ بیگانه یکی دانسته است. این تعریف، همسو با فرایند خاصی از بازنمایی غرب به‌عنوان دشمن، شرق به‌عنوان گذشته، و ایران به‌عنوان سوژه‌ای مقاوم شکل گرفته است. در عین حال، گفتمان‌های دیگر – همچون گفتمان ملی‌گرایانه مصدق یا گفتمان اصلاح‌طلبانه پس از دوم خرداد – کوشیده‌اند معناهای دیگری از استقلال را بر بسازند که در آن، استقلال نه انزوا، بلکه تعامل، نه طرد دانش جهانی، بلکه بومی‌سازی خلاقانه، و نه نفی جهانی‌شدن، بلکه تلاش برای کسب منزلت در نظم جهانی معنا شده است (Milani, ۱۹۹۴; Gheissari & Nasr, ۲۰۰۶).

در تحلیل فوکویی، سوژه نیز نه عامل آزاد و خودآگاه، بلکه محصول گفتارها و مناسبات قدرت است. در این چارچوب، «ملت مستقل» یا «دولت مستقل» نیز نه صرفاً واقعیت‌هایی بیرونی، بلکه برساخته‌هایی گفتمانی‌اند که از طریق زبان، آموزش، رسانه و قانون تثبیت می‌شوند. بنابراین، یکی از اهداف این پژوهش، بررسی این نکته است که چگونه در هر دوره، معنای خاصی از استقلال، سوژه‌های خاصی را بازتولید کرده و امکان‌های معنایی و عملی دیگر را حذف یا سرکوب کرده است. این تحلیل، ما را به شناخت بهتر رابطه میان زبان، ایدئولوژی و سیاست در ایران رهنمون می‌سازد.

همچنین در سنت فوکویی، گفتمان‌ها به عنوان نظام‌های معنایی خودبسنده در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه در تقاطع با رژیم‌های حقیقت، نهادهای قدرت، و منطق‌های عقلانیت خاص عمل می‌کنند. برای مثال، در ایران معاصر، گفتمان استقلال در مقاطع مختلف با منطق‌های متفاوتی از عقلانیت سیاسی و اقتصادی همراه بوده است. در دوره مصدق، عقلانیت سیاسی با ملی‌سازی منابع و تقویت حاکمیت اقتصادی همراه شد؛ در حالی که در دوره پس از انقلاب، عقلانیت گفتمان استقلال با طرد غرب و تأکید بر خودکفایی اقتصادی پیوند یافت. تحلیل این عقلانیت‌ها می‌تواند ما را به فهم عمیق‌تری از جهت‌گیری‌های کلان سیاست ایران رهنمون کند (Dean, ۲۰۱۰).

در نهایت، فوکو به ما می‌آموزد که مفاهیم سیاسی را باید از طریق تحلیل تاریخ‌مندی آن‌ها، مناسبات قدرت درونشان، و شکل‌های مقاومت و بازتعریف آن‌ها فهم کرد. از این منظر، استقلال نه مفهومی صرفاً آرمانی یا ارزشی، بلکه میدان نبردی معنایی است که در آن، گفتمان‌های مختلف می‌کوشند بر معنای آن سلطه یابند. بنابراین، پژوهش حاضر از طریق رویکرد تبارشناسانه، می‌کوشد تا تاریخ مفهومی استقلال در ایران را بازسازی کند، گفتمان‌های مؤثر در شکل‌گیری آن را شناسایی کند، و نشان دهد که چگونه قدرت، دانش و معنا در این مفهوم در هم تنیده‌اند. چنین تحلیلی می‌تواند بستری برای بازاندیشی در برخی مفاهیم محوری سیاست ایرانی و نقد انگاره‌های مسلط فراهم سازد.

زمینه‌های تاریخی ظهور گفتمان استقلال در ایران مدرن

مفهوم «استقلال» در ایران مدرن نه از دل مفاهیمی انتزاعی یا وارداتی، بلکه در متن منازعات تاریخی، نزاع‌های طبقاتی، و مواجهه‌ای مستمر با قدرت‌های خارجی و استبداد داخلی شکل گرفته است. اگرچه ایران در تاریخ خود همواره در پی حفظ تمامیت سرزمینی و نوعی خودبسنده‌گی فرهنگی بوده، اما آنچه در عصر مدرن تحت عنوان «استقلال» در گفتمان‌های سیاسی ظهور کرد، به گونه‌ای دیگر و در پیوند با تحولات بین‌المللی، فشارهای استعماری و تحولات درونی ساختار دولت-ملت بود. شکل‌گیری این گفتمان را باید در سه مرحله تاریخی و گفتمانی بازخوانی کرد: نخست در عصر مشروطه و در قالب تقابل با استبداد سلطنتی و نفوذ قدرت‌های خارجی، سپس در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ در قالب نهضت ملی شدن نفت و تقابل با استعمار انگلیس، و نهایتاً در قرائتی ضد امپریالیستی در بستر انقلاب اسلامی که استقلال را به عنصری ایدئولوژیک در برابر غرب بدل کرد.

در دوره مشروطه، مفهوم استقلال به صورت همزمان با شکل‌گیری گفتمان مشروطه‌خواهی برساخته شد. این گفتمان که خود محصول تقاطع چندین بحران از جمله بحران مشروعیت سلطنت قاجار، فساد مالی، ضعف ساختار نظامی و فشارهای بی‌سابقه قدرت‌های استعماری چون روس و بریتانیا بود، برای نخستین بار استقلال را در کنار مفاهیمی چون قانون، ملت، آزادی و عدالت قرار داد. در این گفتمان، استقلال دیگر صرفاً به معنای حفظ مرزهای جغرافیایی نبود، بلکه به معنای رهایی از وابستگی‌های اقتصادی، سیاسی و فکری به قدرت‌های بیگانه نیز تعبیر می‌شد (Amanat, ۲۰۱۷). مشروطه‌خواهان معتقد بودند که بدون داشتن حکومت قانون‌مند، مشارکت مردمی و نهادهای نمایندگی، نمی‌توان از استقلال سخن گفت؛ زیرا سلطنت مطلقه خود زمینه‌ساز نفوذ بیگانه و تضعیف اراده ملی است. درواقع، آنان استبداد داخلی را هم‌تراز با سلطه خارجی می‌دانستند و به همین دلیل، تأسیس مجلس و قانون اساسی را ابزارهایی برای بازیابی استقلال ملت تلقی می‌کردند (Keddie, ۲۰۰۳).

در این دوره، اسناد و روزنامه‌های مشروطه‌خواه به‌صراحت از استقلال به‌عنوان یکی از اهداف بنیادین جنبش یاد می‌کنند. برای مثال، در نوشته‌های میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل یا سید جمال‌الدین واعظ، استقلال با نجات از سلطه بیگانه و بازگشت حاکمیت به ملت پیوند خورده بود. چنین نگرشی، محصول مواجهه‌ای تازه با مدرنیته سیاسی و هم‌زمان با تجربه تلخ قراردادهای ننگین گلستان، ترکمانچای و رژی بود که هویت ملی ایرانیان را خدشه‌دار کرده و احساس تحقیر تاریخی را در ناخودآگاه جمعی برجای گذاشته بود (Abrahamian, ۲۰۰۸). در این بستر، استقلال نه تنها یک مطالبه سیاسی، بلکه نوعی احیای حیثیت ملی و بازسازی کرامت ایرانی تلقی می‌شد. هرچند جنبش مشروطه به دلیل شکست در تثبیت نهادهای دموکراتیک و مقاومت ساختار سلطنتی به اهداف کامل خود نرسید، اما پایه‌گذار زبانی شد که استقلال را به‌عنوان هسته مرکزی گفتمان‌های بعدی نهادینه کرد.

مرحله دوم ظهور گفتمان استقلال را باید در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ و در بستر گفتمان ملی‌گرایی نوین ایران، به‌ویژه در نهضت ملی شدن صنعت نفت، جستجو کرد. پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، خلع رضاشاه و گسترش حضور متفقین در خاک ایران، بار دیگر مسئله استقلال به مسئله‌ای حیاتی در سپهر عمومی تبدیل شد. در این زمان، گفتمان ملی‌گرایی با محوریت چهره‌هایی چون محمد مصدق، احمد زیرک‌زاده و مظفر بقایی شکل گرفت که استقلال را در قالب رهایی از استعمار اقتصادی بریتانیا و دستیابی به حق حاکمیت بر منابع ملی بازتعریف کردند (Elm, ۱۹۹۲). در این گفتمان، استقلال بیش از هر چیز در پیوند با ملی‌سازی صنعت نفت قرار داشت و این حرکت، نماد بازپس‌گیری حاکمیت ملی از دولت خارجی تلقی می‌شد. به تعبیر مصدق، بدون استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی بی‌معناست و تا زمانی که قدرت‌های خارجی بتوانند بر منابع و سیاست‌های اقتصادی ایران مسلط باشند، هیچ دولتی نمی‌تواند اراده‌ای مستقل داشته باشد (Milani, ۲۰۰۸).

جنبش ملی شدن نفت، گرچه به لحاظ نظامی و سیاسی با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به پایان رسید، اما به لحاظ گفتمانی، نقطه عطفی در تثبیت معناهای جدید از استقلال بود. در این دوران، استقلال نه تنها در تقابل با استعمار اقتصادی، بلکه در چارچوب گفتمان ضد استعماری جهان سوم نیز معنا یافت. ایران مصدقی، به الگویی برای دیگر کشورهای تبدیل شد که در پی رهایی از سلطه شرکت‌های نفتی و بازسازی اقتدار سیاسی خود بودند (Gasiorowski, ۱۹۹۱). شکست این جنبش، زمینه‌ساز احیای گفتمان سلطنتی با حمایت خارجی شد، اما در عین حال، استقلال به یکی از اصول بنیادین در ذهنیت ملی تبدیل شد و پایه‌گذار نگاهی شد که در گفتمان انقلابی دهه ۱۳۵۰ به‌نحوی رادیکال‌تر بازتولید شد.

سومین مرحله، به دوران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ و سپس تثبیت جمهوری اسلامی مربوط می‌شود؛ جایی که مفهوم استقلال وارد مرحله‌ای ایدئولوژیک و ساختارمند شد. در این دوره، استقلال به یکی از شعارهای سه‌گانه انقلاب اسلامی (استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی) بدل شد و بیش از پیش با مفاهیمی چون مقاومت، امت اسلامی، نفی سلطه استکباری، و احیای تمدن اسلامی پیوند خورد. در گفتمان انقلاب، استقلال تنها به معنای رهایی از نفوذ سیاسی یا اقتصادی نبود، بلکه نوعی بازگشت به خویشستن، طرد غرب‌زدگی و نفی وابستگی فکری و فرهنگی به تمدن غرب تلقی می‌شد (Dabashi, ۲۰۰۷). رهبران انقلاب، از جمله امام خمینی، تأکید می‌کردند که استقلال نه فقط در سطح روابط بین‌المللی، بلکه در درون فرهنگ، آموزش، اقتصاد، و حتی هنر باید محقق شود. از این منظر، استقلال به مؤلفه‌ای تمام‌نگر و فرابخشی بدل شد که در تمام ابعاد زندگی اجتماعی گسترش یافت.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به‌صراحت در اصول متعدد خود بر مفهوم استقلال تأکید دارد و آن را در کنار آزادی و عدالت به‌عنوان پایه‌های نظام سیاسی معرفی می‌کند. اصل نهم قانون اساسی تأکید می‌کند که هیچ‌کس نمی‌تواند استقلال کشور را حتی با توجیه توسعه اقتصادی یا آزادی‌های فردی تهدید کند.

چنین تأکیدی، بیانگر جایگاه مرکزی این مفهوم در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی است. این گفتمان، استقلال را نه صرفاً یک حق سیاسی، بلکه بخشی از رسالت تاریخی انقلاب اسلامی در برابر امپریالیسم جهانی می‌داند. تحلیل رسانه‌ها، کتاب‌های درسی و بیانیه‌های رسمی در این دوران نشان می‌دهد که استقلال به مؤلفه‌ای ایدئولوژیک و هویتی تبدیل شده و ابزاری برای تعریف خود و دیگری در نظم جهانی گردیده است (Ansari, ۲۰۰۶).

در این گفتمان، امپریالیسم غربی به عنوان تهدیدی مستمر و ساختاری بازنمایی می‌شود که در تلاش است با نفوذ فرهنگی، تهاجم نرم، فشارهای سیاسی و تحریم‌های اقتصادی، استقلال ایران را مخدوش کند. چنین بازنمایی‌ای از غرب، موجب تقویت نوعی گفتمان مقاومت شده که در آن، استقلال معنای هم‌ارز با ایستادگی، خودکفایی و عدم تعامل با قدرت‌های غربی یافته است. البته این نگاه، به مرور در برابر گفتمان‌های دیگری قرار گرفت که خواستار بازتعریف استقلال در قالب دیپلماسی فعال، توسعه متوازن و تعامل بین‌المللی بودند. به همین دلیل، از دهه ۱۳۷۰ به بعد، شاهد منازعات گفتمانی گسترده‌ای در مورد معنای استقلال بوده‌ایم که خود نشان از زنده بودن و پویایی این مفهوم در سیاست ایران دارد.

بنابراین، مفهوم استقلال در ایران مدرن، از عصر مشروطه تا امروز، همواره بر بستر تاریخی‌ای خاص، در پاسخ به تهدیدهایی واقعی یا ذهنی، و در پیوند با مفاهیم همسایه‌اش مانند آزادی، عدالت، حاکمیت ملی و دین، بازتولید شده است. استقلال، نه یک واژه‌ای ایستا، بلکه میدان منازعه‌ای معنایی است که در آن گفتمان‌های مختلف تلاش کرده‌اند خود را مشروع و دیگری را منحرف بنمایانند. تحلیل تبارشناسانه این مفهوم، می‌تواند به بازشناسی سازوکارهای معنابخشی و تولید قدرت در ایران معاصر بینجامد.

گفتمان «استقلال» در انقلاب ۱۳۵۷ و جمهوری اسلامی

در گفتمان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، مفهوم «استقلال» نه تنها یکی از سه شعار اصلی انقلاب، بلکه هسته‌ای معنایی و ایدئولوژیک برای بازتعریف هویت ملی، اسلامی و سیاسی ایران بود. شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که در جریان انقلاب از زبان توده‌ها و نخبگان به‌طور یکسان بیان می‌شد، حامل چگالی بالایی از مفاهیم و دلالت‌های تاریخی بود که از یک‌سو ریشه در تجربه‌های پیشین ملت ایران داشت و از سوی دیگر، در پی بازآفرینی نظم سیاسی و معنایی نوینی بود. در این شعار، استقلال بیش از آنکه صرفاً به معنای حاکمیت سیاسی در چارچوب نظام بین‌الملل تلقی شود، حامل نوعی بار ایدئولوژیک و فرهنگی بود که در واکنش به تجربه‌های استبداد داخلی، سلطه خارجی، غرب‌زدگی فرهنگی و وابستگی اقتصادی شکل گرفته بود (Abrahamian, ۲۰۰۸). اهمیت این مفهوم چنان بود که در اکثر سخنرانی‌های امام خمینی و سایر چهره‌های انقلابی، استقلال به عنوان نخستین شرط تحقق اسلام‌گرایی، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی طرح می‌شد.

در این دوره، استقلال از سطح مفهومی تکنیکی و سیاسی به سطحی ایدئولوژیک و کل‌نگر ارتقا یافت. استقلال در گفتمان انقلاب ۱۳۵۷ نه فقط در برابر سلطه بیگانگان، بلکه در برابر هر نوع نفوذ فرهنگی، فکری، اقتصادی، نظامی و سیاسی بازنمایی شد. به تعبیر امام خمینی، استقلال فقط اخراج مستشاران نظامی یا بستن قراردادهای یک‌جانبه نبود، بلکه به معنای «ایستادن بر پای خود» و رهایی کامل از الگوهای توسعه غربی، وابستگی فکری به اندیشه‌های غیراسلامی و نظام‌های سلطه جهانی بود (Khomeini, ۱۹۸۱). در همین راستا، استقلال در سه سطح اصلی تعریف شد: استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی و استقلال فرهنگی. استقلال سیاسی در قالب خروج از بلوک‌بندی‌های جهانی، نفی دوگانه شرق و غرب و اتکای کامل به مردم و نهادهای انقلابی معنا یافت. استقلال اقتصادی به معنای

خودکفایی، قطع وابستگی به نهادهای مالی بین‌المللی و ساخت اقتصاد مقاومتی بود. و استقلال فرهنگی به معنای پالایش نظام آموزش، هنر، رسانه و سبک زندگی از عناصر غربی و جایگزینی آن با ارزش‌های اسلامی و انقلابی تلقی شد (Dabashi, ۲۰۰۷).

این فهم سه‌سطحی از استقلال در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی نیز تثبیت شد. بررسی متون دولتی، برنامه‌های توسعه، سخنرانی‌های رهبران سیاسی، و محتوای کتاب‌های درسی و رسانه‌های رسمی نشان می‌دهد که استقلال به‌عنوان یکی از اصول هویتی جمهوری اسلامی تلقی گردیده و نقشی محوری در ساختار گفتمان حاکم ایفا کرده است. در ادبیات رسمی، استقلال از «وابستگی» و «استحاله فرهنگی» متمایز می‌شود و به‌عنوان راهی برای صیانت از هویت اسلامی-ایرانی معرفی می‌گردد (Ansari, ۲۰۰۶). در واقع، جمهوری اسلامی ایران از آغاز تا به امروز کوشیده است استقلال را به‌گونه‌ای بازنمایی کند که هم‌زمان مبنای مشروعیت داخلی، مقاومت در برابر دشمنان خارجی و تداوم تاریخی ملت ایران باشد. این نوع از بازنمایی استقلال، زمینه‌ساز تقابل ایدئولوژیک با قدرت‌های جهانی و در عین حال، نوعی وحدت گفتمانی در داخل کشور شده است.

جایگاه استقلال در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. در این سند حقوقی که پس از انقلاب تدوین شد، استقلال به‌عنوان یکی از اصول اساسی نظام سیاسی ایران تصریح شده است. اصل نهم قانون اساسی بیان می‌دارد که هیچ‌کس حق ندارد استقلال کشور را حتی با توجیه پیشبرد توسعه یا آزادی‌های فردی خدشه‌دار کند. این اصل، استقلال را در کنار آزادی قرار داده و بر توازن میان این دو تأکید کرده است. اصول دیگر، از جمله اصل سوم، اصل ۱۵۲ و اصل ۱۵۳ نیز استقلال را به‌عنوان یکی از اهداف کلان سیاست خارجی و روابط بین‌الملل جمهوری اسلامی مطرح می‌کنند. در اصل ۱۵۲ تصریح شده است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر اساس نفی هرگونه سلطه‌پذیری و سلطه‌گری، حفظ استقلال، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر استوار است. این اصول نه‌تنها استقلال را به سیاست خارجی محدود نمی‌کنند، بلکه آن را به‌مثابه ارزش بنیادینی در تمام حوزه‌ها از جمله قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و آموزش مطرح می‌سازند (Schirazi, ۱۹۹۷).

نکته مهم در این میان، نحوه بازتفسیر استقلال در قالب گفتمان مقاومت است. پس از پایان جنگ ایران و عراق و آغاز دوره بازسازی، جمهوری اسلامی با چالش‌هایی جدید در عرصه بین‌المللی مواجه شد؛ چالش‌هایی که هم شامل فشارهای اقتصادی و سیاسی از سوی قدرت‌های غربی بود و هم دربرگیرنده تقاضای داخلی برای توسعه، تعامل بین‌المللی و بهبود وضعیت معیشتی. در این شرایط، گفتمان مقاومت به‌عنوان بازتعریفی از گفتمان استقلال شکل گرفت که بر مقاومت در برابر فشارهای خارجی، تداوم هویت انقلابی و مقابله با نفوذ نرم غرب تأکید داشت. استقلال در این گفتمان، هم‌ارز با خودکفایی، مبارزه با استکبار و ایستادگی در برابر نظم جهانی ناعادلانه بازنمایی شد. به بیان دیگر، استقلال از حالت یک آرمان سیاسی به مؤلفه‌ای گفتمانی در تقابل ایدئولوژیک بدل شد که از آن برای مشروع‌سازی سیاست‌های کلان، تبیین موضع‌گیری‌های بین‌المللی و حتی مدیریت شکاف‌های داخلی استفاده شد (Sadri, ۲۰۰۱).

این بازتفسیر، به‌ویژه در دوران تحریم‌های گسترده، بیش از پیش تقویت شد و استقلال به عنصری حیاتی در بقای نظام سیاسی و تقویت سرمایه اجتماعی تبدیل شد. گفتمان مقاومت بر آن بود که استقلال بدون هزینه نیست، اما هزینه‌اش به مراتب کمتر از وابستگی و فروپاشی هویت ملی-اسلامی است. چنین نگاهی سبب شد که هرگونه تلاش برای تعامل با غرب یا نزدیکی به نهادهای بین‌المللی در معرض اتهام «عدول از استقلال» قرار گیرد. در عین حال، گفتمان‌های دیگری نیز در داخل کشور ظهور کردند که خواهان بازتعریف استقلال بودند. این گفتمان‌ها، به‌ویژه در دهه ۱۳۹۰، استقلال را نه در تقابل با جهان، بلکه در توانمندسازی

داخلی، دیپلماسی فعال، جذب فناوری و افزایش منزلت جهانی بازتعریف می‌کردند (Gheissari & Nasr, ۲۰۰۶). در این دیدگاه، استقلال به معنای انسداد نیست، بلکه به معنای توان چانه‌زنی، قدرت انتخاب و عدم وابستگی یک‌سویه است.

با این حال، گفتمان مسلط جمهوری اسلامی همچنان استقلال را در قالب مفهومی فرهنگی-سیاسی و با بار ارزشی بالا بازنمایی می‌کند. در این رویکرد، استقلال یک هویت است، نه صرفاً یک سیاست. ملت مستقل، دولتی مقاوم، اقتصاد درون‌زا و فرهنگ اسلامی چهار مؤلفه درهم‌تنیده‌ای هستند که استقلال را نه یک ابزار، بلکه یک هدف می‌دانند. همین امر موجب می‌شود که استقلال در گفتمان رسمی جمهوری اسلامی در طول چهار دهه نه تنها تضعیف نشود، بلکه به‌رغم همه تغییرات، همچنان به‌عنوان یکی از ستون‌های معنایی و نمادین نظام باقی بماند. از این منظر، استقلال در ایران نه فقط یک خواسته تاریخی، بلکه بخشی از ذخیره معنایی گفتمان‌های سیاسی و سازنده هویت ملی بوده و هست.

تحول معنایی استقلال در دهه‌های اخیر

در دهه‌های اخیر، مفهوم «استقلال» در سپهر سیاسی ایران دچار تحولی معنادار شده که بیش از آنکه ناشی از تغییر در تعریف لغوی این واژه باشد، محصول تغییر در بسترهای گفتمانی و مواجهه با تحولات جهانی و داخلی است. در این دوران، به‌ویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق و آغاز فرآیند بازسازی، دیگر نمی‌توان استقلال را تنها در قالب تقابل سخت با قدرت‌های خارجی یا طرد کامل ارتباطات جهانی تعریف کرد. ظهور گفتمان‌های جدید همچون اصلاح‌طلبی و اعتدال‌گرایی، همراه با پیچیدگی‌های ناشی از جهانی‌شدن، موجب شده است که مفهوم استقلال بار دیگر در معرض بازتعریف و بازخوانی قرار گیرد. این بار اما نه در قالب نفی کامل غرب و اصرار بر قطع ارتباط، بلکه در تلاش برای تلفیق استقلال با عقلانیت سیاسی، توسعه پایدار، و تعامل سازنده با جامعه بین‌الملل (Gheissari & Nasr, ۲۰۰۶).

در دهه ۱۳۷۰، با روی کار آمدن دولت اصلاحات به رهبری سید محمد خاتمی، گفتمانی ظهور کرد که برخلاف روایت رسمی و گفتمان مقاومت، استقلال را به معنای انزوا و تقابل با جهان نمی‌فهمید. در این گفتمان، استقلال در پیوند با جامعه مدنی، توسعه سیاسی، آزادی بیان، و گفت‌وگوی تمدن‌ها تعریف شد. خاتمی در سخنرانی‌های خود بارها تأکید کرد که استقلال واقعی، نه در قطع ارتباط با جهان، بلکه در توانایی برقراری رابطه‌ای مبتنی بر احترام متقابل و بهره‌گیری از ظرفیت‌های بین‌المللی بدون واگذاری اصول است (Khatami, ۱۹۹۸). از این منظر، استقلال با انزوا تفاوت داشت و باید به‌گونه‌ای بازتعریف می‌شد که ضمن حفظ هویت ملی و دینی، امکان پیشرفت، عدالت و مشارکت جهانی را نیز فراهم آورد. در گفتمان اصلاح‌طلبی، خودبستگی صرف اقتصادی جای خود را به توسعه پایدار داد، و استقلال فرهنگی با پذیرش تنوع فرهنگی و تعامل تمدنی همراه شد. این گفتمان به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی، بر دیپلماسی چندجانبه، اعتمادسازی، و پرهیز از سیاست‌های تنش‌زا تأکید داشت (Ansari, ۲۰۰۶).

با آغاز دهه ۱۳۹۰ و روی کار آمدن دولت حسن روحانی، گفتمان اعتدال به‌عنوان گونه‌ای جدید از گفتمان رسمی مطرح شد که تلاش می‌کرد بین ارزش‌های انقلاب اسلامی و الزامات نظم جهانی تعادلی برقرار کند. روحانی در گفتارهای انتخاباتی و برنامه‌های دولت خود بر آن بود که استقلال به معنای حفظ عزت ملی و در عین حال تعامل سازنده با جهان است. از این دیدگاه، استقلال الزاماً به معنای تقابل با قدرت‌های جهانی یا طرد همکاری‌های بین‌المللی نیست، بلکه به معنای تصمیم‌گیری آزادانه در فضای عقلانی و با هدف تأمین منافع ملی است (Rouhani, ۲۰۱۳). این گفتمان، که در توافق هسته‌ای برجام نمود عینی یافت، استقلال

را در پرتو توانمندی ملی، کاهش فشارهای اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و گسترش روابط بین‌الملل بازتعریف کرد. در واقع، استقلال نه به معنای نفی ارتباط، بلکه به معنای تنظیم رابطه‌ای هوشمندانه، متوازن و مبتنی بر عزت و مصلحت درک می‌شد (Vakil, ۲۰۱۵).

این تحول معنایی در بستر تحولات بین‌المللی نیز قابل درک است. فرایند جهانی‌شدن، که از دهه ۱۹۹۰ شتاب گرفت، چالشی جدی برای مفاهیمی چون استقلال ملی به وجود آورد. در جهانی که اقتصادها به هم پیوسته‌اند، اطلاعات بدون مرز در جریان است، و سازمان‌های بین‌المللی در سیاست‌گذاری نقش دارند، دیگر نمی‌توان استقلال را در قالب سستی و بسته آن تعریف کرد (Held & McGrew, ۲۰۰۷). در این فضا، استقلال باید به گونه‌ای بازتعریف شود که با الزامات جهانی‌شدن سازگار باشد، بی‌آنکه هویت ملی و فرهنگی را قربانی سازد. در گفتمان‌های معاصر ایران، این تنش به شدت محسوس است: از یک سو گرایش به خودبستگی، اقتصاد مقاومتی و حفظ ارزش‌های بومی وجود دارد، و از سوی دیگر، نیاز به تعامل اقتصادی، تکنولوژیک و سیاسی با جهان اجتناب‌ناپذیر شده است. این دوگانگی در سطح نظری، سیاسی و حتی اخلاقی بازتاب یافته و موجب شکل‌گیری منازعاتی گفتمانی میان نیروهای مختلف سیاسی شده است (Ehteshami, ۲۰۰۲).

در همین راستا، بررسی گفتمان‌های رقیب در فضای انتخاباتی، رسانه‌ای و مناظرات سیاسی نیز نشان می‌دهد که استقلال به یکی از محورهای اصلی تمایز و مرزبندی میان جریان‌ها بدل شده است. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال‌های ۱۳۹۲، ۱۳۹۶ و حتی ۱۴۰۰، استقلال به گونه‌ای متفاوت در ادبیات نامزدها بازنمایی شد. جناح‌هایی که خود را اصول‌گرا یا انقلابی می‌دانستند، استقلال را همچنان در قالب مقاومت در برابر غرب، به ویژه ایالات متحده، و در قالب خودکفایی و تولید داخلی تفسیر می‌کردند. در مقابل، نیروهای میانه‌رو و اصلاح‌طلب، استقلال را در تعامل با جهان، کاهش تنش‌ها، جذب سرمایه و بازسازی اعتماد بین‌المللی معنا می‌کردند (Shakibi, ۲۰۲۰). این تفاوت‌ها حتی در نحوه سخن گفتن از برجام، FATF، یا عضویت در سازمان‌های بین‌المللی مشهود بود و نشان می‌داد که استقلال به مفهومی گفتمانی و چندصدایی بدل شده که هر جریان سیاسی می‌کوشد معنای خاص خود را از آن تثبیت کند.

در حوزه رسانه نیز این دوگانگی به چشم می‌خورد. رسانه‌های وابسته به جریان‌های اصول‌گرا، استقلال را همچنان در قالب گفتمان مقاومت و طرد سلطه فرهنگی غرب بازنمایی می‌کنند، در حالی که رسانه‌های اصلاح‌طلب و مستقل، استقلال را با گشودگی فرهنگی، دیپلماسی عمومی، و مشارکت ایران در ساختارهای بین‌المللی پیوند می‌دهند. این تضاد در حوزه آموزش، فرهنگ، سیاست‌گذاری عمومی و حتی در بازنمایی تاریخ معاصر نمود دارد. برای مثال، در بازخوانی تاریخ مشروطه یا نهضت ملی، هر جریان بر جنبه‌هایی از استقلال تأکید می‌کند که با چارچوب گفتمانی خود هم‌راستا است. این وضعیت، به روشنی نشان می‌دهد که استقلال در ایران معاصر نه یک معنا، بلکه یک عرصه منازعه معنایی است که در آن نیروهای مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در تلاش‌اند معناهای مطلوب خود را تثبیت کرده و دیگر معناها را به حاشیه برانند (Bashiriyeh, ۲۰۱۱).

در نهایت، می‌توان گفت که تحول معنایی استقلال در دهه‌های اخیر، نشانه‌ای از پویایی جامعه سیاسی ایران و انعکاسی از تحولات جهانی و داخلی است. استقلال، دیگر تنها به معنای نفی سلطه یا اخراج بیگانه نیست، بلکه به معنای توان تصمیم‌گیری مستقل در جهانی متصل، توان گفت‌وگو در فضای چندصدایی و توان بازتعریف هویت در بستر جهانی‌شدن است. این تحول، از یک سو نشان‌دهنده رشد عقلانیت سیاسی در بخشی از نخبگان و از سوی دیگر، بیانگر تداوم اضطراب تاریخی در برابر نفوذ فرهنگی و سلطه سیاسی خارجی است. تحلیل این تحول، ما را به درکی ژرف‌تر از سیاست مفهومی در ایران و امکان‌های پیش‌رو برای بازتعریف هویت ملی و نقش ایران در نظم جهانی می‌رساند.

بحث و نتیجه‌گیری

نتیجه‌گیری این پژوهش تلاشی است برای بازبینی انتقادی مفهوم «استقلال» در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران، مفهومی که همواره یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های بازنمایی هویت سیاسی، مشروعیت حکمرانی و واکنش در برابر قدرت‌های خارجی بوده است. تحلیل تبارشناختی این مفهوم با تکیه بر چارچوب نظری فوکو و روش‌شناسی تحلیل گفتمان قدرت/دانش نشان داد که استقلال در ایران نه مفهومی ایستا و ذات‌گرایانه، بلکه ساختاری معنایی است که در بستر منازعات تاریخی، رقابت‌های گفتمانی و فرایندهای قدرت برساخته شده و همواره در معرض بازتعریف قرار گرفته است. از مشروطه تا جمهوری اسلامی، از نهضت ملی شدن نفت تا توافق‌نامه‌های هسته‌ای، استقلال همواره هم‌زمان حامل بارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی بوده و از سطحی صرفاً دیپلماتیک به عرصه‌های گسترده‌تر هویتی و فرهنگی نیز گسترش یافته است.

در پاسخ به پرسش نخست پژوهش مبنی بر اینکه مفهوم استقلال در گفتمان‌های مختلف سیاسی ایران چگونه معنا یافته است، یافته‌ها نشان می‌دهد که در گفتمان مشروطه، استقلال در پیوند با حاکمیت قانون، مشارکت مردمی و رهایی از استبداد داخلی و نفوذ بیگانه مطرح شد. در گفتمان ملی‌گرایی دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، استقلال معنایی اقتصادی و ضد استعماری به خود گرفت و با نماد ملی شدن نفت به اوج رسید. در گفتمان انقلاب اسلامی، استقلال به یک مؤلفه ایدئولوژیک و همه‌جانبه تبدیل شد که نه تنها سیاست خارجی، بلکه فرهنگ، آموزش، اقتصاد و رسانه را نیز دربرگرفت و به یکی از شعارهای اصلی انقلاب بدل شد. گفتمان جمهوری اسلامی این مفهوم را به سطح قانون اساسی و ساختارهای رسمی حکمرانی وارد کرد و آن را به بخشی از مشروعیت سیاسی نظام بدل ساخت.

در پاسخ به پرسش دوم، یعنی اینکه چه تغییراتی در معنای استقلال از مشروطه تا امروز رخ داده است، می‌توان گفت که استقلال از یک مطالبه سیاسی برای رهایی از استبداد سلطنتی و نفوذ بیگانگان، به مؤلفه‌ای چندوجهی و هویتی در ساختار نظام جمهوری اسلامی بدل شده است. این تحول نشان می‌دهد که استقلال همواره متناسب با مقتضیات گفتمانی، بازتعریف شده است: در یک دوره به معنای ملی‌سازی، در دوره‌ای دیگر به معنای خودکفایی، و در برهه‌هایی خاص نیز به معنای ایستادگی ایدئولوژیک در برابر نظم جهانی. در سال‌های اخیر، تلاش برای بازخوانی استقلال در قالب تعامل با جهان، عقلانیت دیپلماتیک و توسعه پایدار نیز نشان‌دهنده پویایی و تنوع در معنای این مفهوم بوده است.

پرسش سوم پژوهش به ارتباط استقلال با مفاهیم دیگر و نحوه بازنمایی آن در نظام‌های گفتمانی معطوف بود. یافته‌ها حاکی از آن است که استقلال در هر گفتمان با مجموعه‌ای از مفاهیم همراه می‌شود که معنای آن را تثبیت یا تحدید می‌کنند. در گفتمان مشروطه، استقلال با قانون و ملت همراه بود؛ در گفتمان مصدقی با عدالت و حاکمیت ملی؛ در گفتمان جمهوری اسلامی با دین، مقاومت، عدالت و امت اسلامی؛ و در گفتمان‌های متأخر با عقلانیت، منافع ملی و گفت‌وگو. همین همراهی‌ها، استقلال را به مفهومی گره‌خورده با ساختار قدرت و ایدئولوژی بدل کرده است که در آن، طرد برخی معناها (همچون تعامل، توسعه یا جهانی‌شدن) ابزار تولید مشروعیت معنای خاصی از استقلال بوده است.

پرسش پایانی پژوهش به مناسبات قدرتی مربوط می‌شد که از دل تعریف‌های خاص از استقلال بیرون می‌آید. بر اساس یافته‌ها، استقلال در هر دوره ابزار سامان‌دهی رابطه میان دولت و ملت، درون و بیرون، خود و دیگری بوده است. از طریق تعریف خاص از استقلال، گفتمان‌های مسلط توانسته‌اند مشروعیت خود

را بازتولید کنند، گفتمان‌های رقیب را طرد نمایند، و مرزهای هویتی میان خود و بیگانه را مستحکم سازند. در بسیاری موارد، استقلال نه تنها عامل مقاومت در برابر سلطه خارجی، بلکه ابزار کنترل داخلی و مدیریت نارضایتی‌های اجتماعی نیز بوده است. این کاربرد دوسویه، نشان از درهم‌تنیدگی قدرت و معنا در تولید و تثبیت مفهوم استقلال دارد.

کاربرد تاریخی-سیاسی مفهوم استقلال در ایران فراتر از یک ابزار سیاسی یا دیپلماتیک بوده و در حکم زبان مشترک نظام‌های مشروعیت‌ساز در دوره‌های مختلف عمل کرده است. از مشروطه‌خواهان تا نیروهای انقلابی، از ملی‌گرایان تا اصول‌گرایان، استقلال واژه‌ای بوده است که امکان تولید معنا، تعریف خود، و برساختن دشمن را فراهم ساخته است. در این میان، خطر اصلی آن است که مفهوم استقلال با معنایی بسته، تنگ و انحصارطلبانه تعریف شود و دیگر صداها را از دایره گفتمان حذف کند. تأمل انتقادی در تبار معنایی این واژه به ما کمک می‌کند تا استقلال را نه در قالب امری مطلق و فراتاریخی، بلکه در قالب فضایی برای گفت‌وگو، بازتعریف و دگراندیشی بفهمیم؛ فضایی که در آن استقلال بتواند همزمان با حفظ عزت ملی، امکان تعامل با جهان، عدالت اجتماعی، توسعه پایدار و صلح پایدار را نیز فراهم آورد.

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، مفهوم استقلال در بسترهای دیگر نیز تحلیل شود؛ از جمله در سیاست‌گذاری اقتصادی، رسانه‌های جمعی، نظام آموزش رسمی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه‌های اخیر. همچنین، مقایسه تطبیقی مفهوم استقلال در ایران با کشورهایی با تجربه‌های پسااستعماری مشابه (مانند هند، مصر یا الجزایر) می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای فهم چندلایگی این مفهوم فراهم سازد. بررسی بازتاب‌های مفهوم استقلال در ادبیات، سینما، هنر و فضای مجازی نیز از منظر فرهنگی-اجتماعی اهمیت دارد و می‌تواند در تبیین لایه‌های ناخودآگاه جمعی و ساحت‌های نمادین آن مفید واقع شود. تحلیل استقلال به مثابه یک گفتمان زنده و پویا، نیازمند گفت‌وگویی مستمر میان تاریخ‌نگاری، فلسفه سیاسی، تحلیل گفتمان و جامعه‌شناسی تاریخی است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Abrahamian, E. (2008). A History of Modern Iran. Cambridge University Press.
- Ansari, A. (2006). Confronting Iran: The Failure of American Foreign Policy and the Next Great Crisis in the Middle East. Basic Books.
- Bashiriyeh, H. (2011). The State and Revolution in Iran: The Islamic Revolutionary Guard Corps, Its Origins and Evolution. Routledge.
- Dabashi, H. (2007). Iran: A People Interrupted. The New Press.
- Ehteshami, A. (2002). Globalization and Geopolitics in the Middle East: Old Games, New Rules. Routledge.
- Foucault, M. (1980). Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972–1977. Pantheon Books.
- Gheissari, A., & Nasr, V. (2006). Democracy in Iran: History and the Quest for Liberty. Oxford University Press.
- Held, D., & McGrew, A. (2007). Globalization/Anti-Globalization: Beyond the Great Divide (2nd ed.). Polity Press.
- Khatami, M. (1998). Islam, Liberty and Development. Tehran: Nashr-e Ney.
- Milani, M. (2008). Eminent Persians: The Men and Women Who Made Modern Iran, 1941–1979. Syracuse University Press.
- Rouhani, H. (2013). National Security and Nuclear Diplomacy. Center for Strategic Research.
- Schirazi, A. (1997). The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic. I.B. Tauris.
- Vakil, S. (2015). Women and Politics in the Islamic Republic of Iran: Action and Reaction. Continuum.